

غروب ایدئولوژی اسلامی سیاسی - طلوع آزادی

مجید پهلوان
www.majidpahlavan.com

اسلام سیاسی در تاریخ معاصر جنبش های اجتماعی به ویژه در منطقه خاور نزدیک که از پاکستان تا شمال افریقا و کشور لیبی امتداد میابد ، به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی- اجتماعی عمل میکند که بیشتر ثمره و نتیجه شکست تئوریه و نظرات سیاسی سوسیالیسم سربازخانه ای و توتالیتراژیکسو و سقوط نظریه بورژوازی ملی و دولت ملی از طرف دیگر است. که به بن بست رسیدن راه کارهای سیاسی و رویکردهای اجتماعی در چهارچوب نظریاتی چون ناسیونالیسم ایران سروری تا پان عربیسم و پان ترکیسم عثمانی ها خود را به منزله سنن همه نظرات مذکور ارائه داده است. که اسلام گرایی اگر روزی و در درون دیکتاتوریه در منطقه از جمله ایران و ترکیه و... خود را در تاروپود و زوایای اجتماع و در غالب اشاعه مذهب و آموزش شرعیات و تبلیغ و سازماندهی میکرد چون به مرحله سقوط دیکتاتورها رسیدیم به گونه ای تنها جایگزین اجتماعی و پرنفوذ جلوه کرد چرا که دیکتاتوریه تمامی روندهای میانه رو و لیبرال و سکیولار را نابود کرده بودند.

احتمالا بتوان سابقه و چشمه های نخستین در اندیشه اسلام سیاسی را البته پس از تاریخ تولد اسلام و حکومت صدر اسلام و سپس همتایان چون بنی امیه بنی عباس یا فاطمیون و عثمانیان در قرون ماضی اما که در تاریخ معاصر و در ایران این روندها را در جریان جنبش مشروطیت و آغاز تکوین پروژه مدرنیته رصد نمود. طرفه اینکه نشان دهم جمهوری اسلامی ایران یک شبه به صحنه نیامد و اگر زعمای روحانیت از قرن های گذشته همواره در دربارها و یا جنب کاخهای سلطنتی حاضر بودند لیکن به منزله نیروی تشکیل دهنده دولت و سلطه سیاسی سابقه خود را یکی هم در جریان مشروطیت میابد. نه بخاطر حضور روحانی مرتجعی چون شیخ فضل اله نوری در اردوی مشروعه خواهان بلکه حضور روحانیون به ظاهر موافق مشروطیت چون طباطبایی و بهبهانی و مهمتر از همه نفوذ شریعت و شیعه و شعبده بازی کوشندگان سیاسی چون ملکم خان و حتی میرزا آقا خان کرمانی و یاران در آن جنبش. که سابقه فکر تشکیل حکومت اسلامی اگر در تاریخ معاصر خود را به صفویه و جانشینان میرساند بلکه سراز دربار قاجار هم بطور جدی در میاورد (ملا احمد نراقی). این روند اسلامی در جنبش مشروطیت چنان در فقر اندیشه سیاسی ایرانیان خانه دارد بطوریکه ملکم خان که از پیش روان حکومت قانون بود راه رهایی ایرانیان را در حکومت شرعی و رهبری آخوندها معرفی کرد و آقاخان کرمانی هم روحانیون و قدرت آنان را با بیسمارک و قدرتش مقایسه کرد و آنان را دعوت به رهبری! که روندهای مترقی چون آرا و نظرات امثال آخوندزاده که جدا جدایی دین و دولت را تبلیغ مینمود در گردوخاک ناشی از فرصت طلبی کوشندگان سیاسی- اجتماعی ایران و حتی یوسف خان نویسنده جزوه یک کلمه (قانون) گم و گور و فراموش شد.

اگر در جریان جنبش مشروطیت اسلام سیاسی اندیشه ای شفاهی و فاقد ادبیات

لازم برای نفوذ در نسل جوان و جویای دانش بود اما که بعدها با شکست واپسین تجربه ملی گرایی و دولت ملی (دکتر مصدق) و در پس شکست و به بن بست رسیدن تلاشهای ناسیونالیستی از یک طرف و تجربه تلخ چپ سنتی (حزب توده) و آشکار شدن بی بنیادی پایه های فکری آن (مارکسیسم سربازخانه ای و ساختگی نوع مسکو) نوبت عرض اندام اسلام سیاسی جدید از خامه ، تلاش فداییان اسلام و سپس شریعتی ها خمینی ها و ادبیات آنها رسید. مجدداً تکرار میکنم که تمام این تلاشها را اگر روزی جاسوس پژوهشگرانی چون Ann Lampton انگلیسی گزارش مینمودند اما که در شرایط سانسور و خفقان و سرکوب محدرضاشاهی همان یک چشمه نشان دادن خمینی در خرداد ۱۳۴۲ کافی بود تا آنتن های سفارت آمریکا در تهران به اهمیت و قدرت سازماندهی بقایای فداییان اسلام و ترکش های آن و بویژه اردوی خمینی بیشتر پردازند. اینجاست که اسلام سیاسی در تاریخ معاصر بعنوان یک ایدئولوژی سیاسی و با ادبیات و کتب لازم نقشه راه مدرن برای حکومت اسلامی به صحنه میآید. که انهدام تمامی روندهای فکری و سازمانهای سیاسی در عصر پهلویان زمینه را براحتی برای این مهم آماده نمود.

شاید بتوان ظهور و تاسیس جمهوری اسلامی را از نتایج مستقیم بیسوادی سیاسی ایرانیان که محصولی از سلطه سرکوب سالیان بود ارزیابی نمود ولی این اکیدا همه تصویر را نمیرساند. که باید ظهور مجدد اسلام سیاسی در دائره عمومی (دولت) را یکی هم شکست پروژه نیم بند عقل گرایی و قانون مداری مشروطیت دانست آنجا که مابه سبب عقب ماندگی اقتصادی- اجتماعی از همتایان اروپایی حتی قادر به ارائه روشنفکران ضروری فضای مشروطیت هم نشدیم. مانه مولیرونه دانته و منتسکیو و شاید روسو نداشتیم آنجا که حتی روس ها در فضای مشابه دارای تولستوی و تورگنیف و... بودند. کنشگران سیاسی ما همه رونوشت بردار اروپایی ها باقی ماندند و جز آخوندزاده ها جدا هیچکدام خطر اسلام سیاسی را نمیدانستند. چون اهمیت جدایی دین و دولت را نمیفهمیدند و وزن مستبد فکر سلیم را از آنان گرفته بود و این امر در جریان قیام بهمن ماه ۵۷ نیز تکرار شد.

در زمانی زندگی میکنیم که ورشکستگی اندیشه های سیاسی ملی گرایی کاذب و زمانه باخته تا تفکر چپ روستایی و سربازخانه ای ، جاده صاف کن حرکت اسلامی سیاسی از یکسو و استفاده انحصارات امپریالیستی از آنان در غیبت لولوی اتحاد شوروی از طرف دیگر شده است. آنچه که مردمان جنوب خواهان هستند رسیدن به مواهب زندگی است که میتواند از طریق ماهواره ها از فضای اروپا و آمریکا مشاهده نمایند. میلیونها روستا و شهرک بی آب لوله کشی و بی برق اما که کلبه های گلی ساکنانش میزبان دیش های ماهواره هایی است که مردمان از طریق تلویزیون (باموتور مولد برق کار میکند) شاهد پیشرفت و رفاه دنیای شمالی هستند. نسل نورا دیگر نه میتوان با روضه خوانی درباره "گذشته پرافتخار" جلب نمود و نه تبلیغات تروریستی حکومتهای اسلامی و همه در خدمت منافع انحصارات امپریالیستی. یک بلشوی ناباورانه در فضای اندیشه سیاسی- اجتماعی دنیای جنوب بوجود آمده است که روز مره گی و باری بهر جهت بودن شعار متن زندگی ناآگاهان است. به نظر میرسد که در این فضا هیچ نیرویی آماده تر و منضبط تر از زحمتکشان که محکوم به زندگی در میهن خود هستند وجود ندارد. نیرویی که بواسطه تجربه سیاسی از آماده ترین ها به لحاظ ادبیات لازم و ضروری در اندیشه سیاسی- اقتصادی غنی ترین نیروی اجتماعی است. که پروژه اسلام سیاسی اگر چه اکنون در اوج تبلیغات و خبرسازی تروریستی قرار دارد ولی بی شک حتی اربابان امپریالیستها در فکر ایجاد جانشین برای آن هستند که چون خود اسلام سیاسی باید ریشه در تاریخ و سنت و سبقه اجتماعی- عقیدتی ممالک محروم و عقب مانده چون میهن ما باشد. این همان طرحی است که از هم اکنون

فرستندگان خمینی با جمبوجت به ایران در فکر آن هستند. که شکست جنبش مشروطیت و نیمه کار ماندن پروژه مدرنیته در ایران (به مدرنیزاسیون رسید) به سلطه رضاشاهی و ختم پارلمانتاریسم و حکومت قانون و پایان اندیشه حکومت انتخابی رسید. که اسلام سیاسی قدرت و نفوذ خود را در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت و حضور آیت اله کاشانی نشان داد که تا کاشانی پشت مصدق را خالی کرد علی ماند و حوض اش!

نگاهی به اسلام گرایی و ظهور مجدد اسلام سیاسی این تعریف از آن را مستدل میسازد که این اسلام گرایی و اسلام سیاسی جوامع عقب مانده اما که در قرن ۲۰ و ۲۱ چیزی نیست جز ابزار سازی ایدئولوژیک و سیاسی برای کسب قدرت سیاسی و سهمیم شدن در هرم قدرت است. قوای اجتماعی آن را ابتدا طبقه متوسط قدیم واپس مانده از ایده های مدرنیته و قشرهای سنتی جامعه و حاشیه نشینان تشکیل دادند. آنها دستگاه اخلاق اسلامی دارند و سخت مقابل فضای روادارانه غرب و آزادیهای متداول جامعه صنعتی هستند ولی با سرمایه داری استثمار و مناسبات بهره کشی ابداء مشکلی ندارند و گویی عمامه ای تنها بر سر این مناسبات گذارده اند. در ایران ما این روند خود را در قدرت گیری اردوی خمینی به سرعت تثبیت و با تمایل و طرح انحصارات امپریالیستی از گور تاریخی خود به درآمد و بر تارک یک ایران سرمایه داری و صنعتی که سخت در دهلیزهای باقیمانده جامعه کهن و پیشا سرمایه داری دست و پا میزد نشست. اکنون دوار دوی دلواپسان اصول گرا طرفدار خامنه ای مقابل روند اصلاح طلبانه هستند و رود رویی آنها بیگمان. من اما که معتقدم سرنوشت آنها جدا از عاقبت دولت اسلام گرای اردوغان نخواهد بود مضافا اینکه وجود مخازن نفت و وابستگی ۴۰ درصدی اقتصاد به آن این روند را متفاوت میسازد. بدین گونه است که وجود نفت امکان اصلاحات را از حکومت میگیرد و هر که در قدرت آید همین میکند که آنها کردند و سرنوشت جامعه به انقلاب و مسئله تحول گره خورده است. هم اکنون همگان از چپ سنتی و وابسته تا اسلام پناهی بورژوازی تا ناسیونالیستهای عظمت طلب و حزب اله شرمنده وارد سرازیری شکست تاریخی مجدد شده اند. آیا غروب ایدئولوژی اسلام را میتوان طلوع اندیشه آزادی و توفیق یک چپ دموکرات و شورایی ترجمه کرد را آینده نشان میدهد.

